

گزارشی از زندان زايدان



تهیه از: کرد فاضل

بودار سازمان پیکار در راد آزادی صفوه کار پاکستان

گزارشی کوتاه از زندانهای راهداران

در سال ۵۷ جنبش میلیونی توده‌ها ضربات سهمیگینی بر ارگان بوسیله ماشین دولتی سرمه‌داری وابسته وارد کرد از جمله ساواک مخفوف شاه با عبکه‌های جاسوسی و شکنجه‌گاههای قرون وسطائی از کار افتاده و دربهای زندانها و شکنجه‌گاهها یکی بعد از دیگری بهم‌توده‌ها گشوده عد و فرزندان خلق از قفسهای بورزوایی بدامان خلق باز گشته.

اما بر این حرکت مردمی که قصد نایابود کردن بورزوایی و تحکیم آزادیهای دمکراتیک را داشت لگام دولت موقت‌زده شد که تمام هم خود را برای بازسازی ماشین دولتی و سرکوب توده‌ها بکار گرفت و اکنون بس از سرنگونی رژیم شاه حاکمیت ارتقای خمینی بهای ساواک ۴۵ هزار تنفری از ساواماه ۳۶ میلیونی دم میزند و علاوه بر زندانها و شکنجه‌گاههای شاه مدها حبس و بند دیگر برای نایابودی خلقها و توده‌ها بوجود آورده است.

علاوه بر اعدامهای بی حد و حصر انقلابیون دریند که روی جلادان تاریخ را سفید کرده است شدیدترین و بی رحمانترین شکنجه‌های قرون وسطائی در زندانهای خمینی معمول است، اما رژیم ضد خلقی و ارتقای خمینی بی شرمانه ادعای میکند که ما زندانهای را شکنجه نمی‌کنیم بلکه قصاص را بیش میبریم.

آنچه در زیر می‌آید گزارشی استعبئنی از شکنجه‌های معمول در زندانهای راهداران به قلم یک زندانی

لامسه گستری شکنجه در زندانها و عدم نفوذ خبر شکنجه به بیرون از آن وجود زندانهای آن و باسداران معتمد است و همچنین متنوعیت ملاقات خانواده‌های زندانیان شکنجه شده با آنهاست، بسیار این اسامی تصفیه باسداران شروع شد و تعدادی از باسدران که افرادی بیسواند یا زحمتکش بوده و بخطاب امرار معاشر با این ارگان ضد خلقی پیوسته بودند و نیز برخی که بنحوی با سیاستهای آنان مخالفت میکردند اخراج شدند از جمله میتوان از زندانهای زندان شماره یک سپاه باسداران راهداران نام برد که بجاها نگروی از شهرستانهای دیگر آمدند از جمله شخصی بنام کناورز وضع زندان اوهر جهت بد است دربها سلسله بروی زندانهای بسته است و فقط روزی ۳ مرتبه برای توالترفتن باز میشود که آنها باید با سه شماره تمام شود و الا درب توالت توالت توسط نگهبان با فحش و ناسزا باز میشود، باز هواخوری خبری نیست در جواب درخواست هواخوری گفته میشود، کمونیستها و منافقان کوفت بخورند بهتر است همچنان را باید اعدام کرد، غذا باندازه کافی نمی‌نهند و زندانهای اصلانی سیر شمیوند و در ازای همان اندک گفته میشود، محیف همین غذاست که بشما میهند به هر کدام از شما ۲ عدد تیر بدند بهتر است ما هم راحت میشویم.

مدت ملاقات برای آنها نیکه اجازه ملاقات دارند از ۳۰ دقیقه تجاوز نمی‌کند، روزنامه مرادیو و

تلوزیون جمع شده تا خبری از بیرون نیاید. زندانیان غیر سیاسی بر علیه انقلابیون تحریک میشوند و برای جاسوسی از آنها استفاده میشود مثلاً چند نفر افغانی در اتاق ما گذاشته بودند، پاسداران با اتاق ما آمده و با آنها میگفتند، میدانید اینها (ما) چه کاره‌اند؟ اینها خلقی‌اند، با اینها کمونیستند، اینها نوکران عوری اند، معینها بودند که شما را از وطنتان بیرون کردنده اینها عامل در بدری و بدیختی شما هده‌اند، مگر شما نمیخواهید با اینها مبارزه کنید نصف شب اینها را بگیرید و خنه کنید.

با پنطربی و طرق دیگر از زندانیان عادی‌علیه انقلابیون سو استفاده میکنند، نماز خواندن و روزه گرفتن در روزهای پنجه‌بند این اواخر اجباری شده است.

اکثر بجهات توی زندان در حالت بلاتکلیفی بسر میبرند، چون باز جوئی نمیشوند، بعضه‌ها ۷۲ ماه است که هنوز باز جوئی مقدماتی نشده‌اند) باز جوئی مقدماتی او لین باز جوئی است که از زندانی بعمل می‌آورند تا اتهامات منحصر شده و یا ابلاغ شود) یعنی تهمیم اتهام نشده‌اند تا چه رسد به تشکیل دادگاه، آنها را هم که به باز جوئی میبرند، با چشم بسته با شلاق و کابل و مشت ولگد باز جوئی کرده و همان طور چشم بسته از آنها امضا میکنند، بک نمونه از باز جوئی‌ها، از زندانی پرسیده‌اند "تو که ما نستگیرت کرده‌ایم خلقی هست یعنی خدمتی نمی‌ستی؟" زندانی گفته است مسلم است که من مخالف مردم نیستم باز جو میگوید، خوبی‌هی تو خلقی هستی و کسی که خلقی را نستگیر و زندان میکند خد خلقی میشود یعنی تو خلقی و پاسداران خد خلقند، از زندانی امضا گرفته و سپس شدیداً اورا شکنجه کرده‌اند.

از نمونه شکنجه‌ها کوبیدن میخ بست و باز زندانی است (در سراوان دیده شده است) مشت و لگد زدن به سر و صورت و بیضه‌ها مثلی زدن به کک و بست پا، با کابل به بست و سر و بدن زدن - با میله آهنه به ساق با زدن - ناخن کشیدن (در ایرانشهر در مورد رفیق شهید جراح محمدی دیده شده) و کوبیدن سر زندانی به دیوار.

بیکار گر شهید رفیق عبدالرحمیم رئیسی را جنان با کابل و شلاق زده بودند که تا روز اعدامش آثار شکنجه بر بست و نست و با یافی نهایان بود و صورتش ورم کرده بود، رفیق از روز نستگیری تا شهادت ممنوعه ملاقات بوده و تالیخ خانوارهایش برای ملاقات‌ها و بجا بی نرسید، در بیدادگاه چند دقیقه از رفیق خواسته بودند که برای مصاحبه به تلویزیون برود و الا اعدام خواهد شد و او گفته بود، "من هرگز به تلویزیون نخواهم رفت، چون رفت‌چون خیانت است و من هرگز خیانت نخواهم کرده من مرگ بر افتخار را بر زندگی نذگین ترجیح میدهم" رفیق به ما گفت که "من خیانت نکردم و با افتخار میمیرم"، این را هبست که از اول انتخاب کرده ام و خون سرخ چون سرخ رحمانیها و فاطله‌ها و بوسیله ارتعاع به زمین خواهد ریخت و من با این افتخار میکنم و اینجنبین نیز بعد مبعد از ظهر حدود ساعت ۲ بود که پاسداران سرمهای خندان و رقمان بزندان آمدند، ما میدانستیم که خبر شومی دارند و امروز

ستاره‌ای درختان از آسمان زحمت کشان ایران و خلق بسلوچ به زیر کشیده خواهد شد مجنای تکاران مزدور خمینی حlad در حال پکه با یکوبی میگردند و «بسوی هماران» را میخانندند رفیق رئیسی را از سلوول در آورده و ستهاپش را بستند و سپس ما را مدا زدند که عبدالرحیم را میبریم اعدام بیانید بولهاپش را تحويل بگیرید و بعد ساعت رفیق و مقداری بول و یک بسته سیگار از جیپس در آورده و نستیکی از بجه ها دادند که به خانوارهای برساننده آدرس خانوارهای را خواستند، خود رفیق گفت ساعت و بولهایم را یفرستید برای خانوارهایم در روستای «مسکوتان»، بعد جلدان به رفیق گفتند و صیحت کن میبریم اعدام اما از انعا که رفیق میدانست اعدام میشود و قبلاً وصیت کرده بود بنابراین جیزی نگفت، و چون به رفیق اجازه خداحافظی با بجه ها ندادند با ایاره سر با ما خداحافظی کرد و جلدان او را از میان ما بردنده بعد از طهر از تلویزیون خبر اعدام رفیق را شنیدیم، فردای آنروز باسداری مزدور و کلیف و جلد بنام داؤود مسئول گروه تحقیقات را وان از شکنجه گران شباه باسداران و جزو خوده اعدام بزنده‌اند و گفت که رئیسی را بردیم آنها املا نمیدانست ما چه کار میکنیم، یک دفعه تق، تق زدیم، گردنچ علشاد و افتاده.

کمونیست شهید رفیق حبیب شهریاری را چنان شکنجه کرده بودند که نمیتوانست بخوابد آنقدر مشت و لگد به شکمش زده بودند که تا چند روز استفراغی بند نمی‌آمد، از سی به پاهاپش کابل زده بودند باهاپش ورم کرده بود و نمیتوانست کفن بپوشد و یا راه ببرود و تا روزیکه اعدام شد بدینچ بر اثر شکنجه کبود شده بود، رفیق را پیش‌حاکم شرع برده بودند و گفته بودند که جرم‌تان سنگین نیست با قید ضمانت آزاد میشویدا ما یک روز بعد از ترور محمد قلمیر جلد و رئیس گروه تحقیقات استان و از مسئولین منطقه ۶ به رفیق گفتند حکم اعدام مادر شده است مگر اینکه برای مصاحبه به تلویزیون بروی، رفیق گفت «اعدام اشکال ندارد ولی هرگز به تلویزیون نخواهم رفت و خیانت نخواهم کرد» و در حضور همه بجههای زندان اینچنین وصیت کرده، رفیق من به تلویزیون نخواهم رفت و هر کسی به هر شکلی به مصاحبه ببرود بآرمان خود و زحمتکشان خیانت کرده است، مسئله اینست که رزیم میخواهد با انقلاب ضربه بزنند و آنرا نابود کنند، میخواهد با بردن ما به تلویزیون علیه انقلاب و مبارزین تبلیغات کند و ما هرگز به رزیم اجازه این تبلیغات دروغین را نخواهیم داد و عاشقانه و با آرمان والی مارکسیسم لنینیسم با آغوش مرگ بر انتحار میرویم» و توصیه‌اش برقفا و نیروهای انقلابی چنین بود، رفیق راه ما را هر چه پیگیرتر اداه داده و به کار در میان توده‌ها ببردازید، بخش اعلامیه کافی نیست، اگر شما بحای حد اعلامیه فقط یک اعلامیه را در میان زحمتکشان ببرید و برایشان توضیح بدهید و اهداف خودتان را تصریح کنید بهتر از ۱۰ عمل ترور است، من این توده‌ها را دوست دارم و آنها ایمان دارم آنها احتیاج به باگاهی دارند، فرداست که باگاهی توده‌ها رزیم جمهوری اسلامی به درک واصل میشود، این بود وصیت رفیق حبیب شهریاری یکی از کسانیکه شدیداً شکنجه شده بود مجاهد شهید احمد مخلصی است که چندین مرتبه او را به شکنجه گاه بردند نست و پاپش را به تخت بستند و

بیرحمانه زدند ولی چیزی جز دفاع از سازمان مجاہدین خلق بر زبان نیاورد این مجاہد خلق را
جنان زده بودند که استغوان دست راست و یکی از انگشتانش شکسته بوده ولی جلادان و شکنجه -
گران او را پیش پزشک نبردند تا روزیکه اعدامش کردند. شهید شهریاری و شهید مخلصی را با هم
اعدام کردند. هر دو پس از شنیدن حکم اعدام خودبهم رفتند، بهترین لباسها بشان را پوشیدند
موها بشان را شانه کردند، همه بجههای زندانی به صفا استاده بودند تا با دو قهرمانه با
خداحافظی کنند. شهید مخلصی و شهید شهریاری وسط بجههای استاده بودند و شوخی میکردند و می
خندیدند واقعاً چه روحیه‌ای داشتند، آدم نمیخواست چشم از آنها بردارد، مقدار خوب و معمی میکردند و می
از اول صفر عروء به روپرسی و خدا حافظی کردند که از بجههای به شهید مخلصی گفته‌ Ahmad این بیرون از
نو را نیوش سوراخ سوراخ میشود، آنها اتفاقاً امشب خوب است من این لباس را بیوشم، بعد آنها وقتی
میخواستند بروند یکی از بجههای بغضن ترکیده، رفیق شهریاری فوراً برگشت و گفتگواری ما گریه
نکنیده، برای ما فقط سرود انقلابی بخوانید. آنها را برداشتند و ما عروع کردیم به سرود خواندن،
بعد از سرود بجههای خوابیدند، یکی دو ساعت بعد دیدیم در باز شد و شهید شهریاری و مخلصی را -
آوردن و خودشان با صدا بلند گفتند بجههای ما یک شب دیگر هنوز زنده‌ایم و صحیح روز بعد آنها
گفتند امشب اعدام میشویم ولی دیشب جلادان ترسو میخواستند ما را بتراسانند و متزلزلمان کنند
ولی کورخوانده‌اند، ما را بمحضه برداشتند و گفتند با برپای مصاحبه تلویزیونی یا اعدام میشویم و
ما اعدام را ترجیح دادیم. شب‌هنجار مجدداً با ما خدا حافظی کرده و از میان ما رفتند و دیگر
بر زگفتگی‌های خون آشام شهیدها نکردند. زندان‌نیا مزدور "کشاورز" جلاه مینیکه بجههای اعدامی
را میبردند او هم چون جزو خوده اعدام بود میرفت. همان شب که این دو شهید شدند کشاورز کهیف
با لباس‌ها پیش را عوض کرد. این باسدار جلاه میگفت مخلصی را زدم انداختم بعد یک تیر به پای
راست شهریاری و سپس به پای چیز زدم یکی به کتف و دیگری به سینه‌اش زدم بعد شهریاری افتاد
و غلت زد تا مردم روانشان شاد و راهشان بر رهرو باد.

روز بعد روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بود حبیب شهریاری عضو سازمان منافقین اعدام شد. در
حالیکه این رفیق کمونیست قبل از هواداران سازمان رزم‌ندگان بوده و پس از انتساب باز شهند هوا-
داری میکرد.

دیگر از کسانیکه بشدت شکنجه شدند، مجاہدین شهید مرتضوی، بهزاده، ترابی، بنجه، پورو، صابری
هستند. شهید صابری را هر دو روز یا یک روز در میان میبردند شکنجه میکردند و هر بار توی
زندان دم در می‌آوردنده می‌انداختند و میرفتند. یک روز بجهه‌ای‌حس نیمه حان و بیهوش شهید
ما بری در بسته در مواجه شدند تا یک ساعت بجههای مشغول بودند تا کمی بیهوش آمد. او را آنقدر
زده سودند که از دهانش کف میریخت و نمی‌توانست صحبت کند و خیلی ضعیف شده بود.

دیگر از قربانیان شکنجه این حلالان سه سربازی بودند که از بادگان، اسلحه و مهمات برده بودند، بعد از سستگیری آنها را آنقدر شکنجه کردند که یکی زیر شکنجه شهید شد و دیگری دیوانه.

روزیم سفاک سربازی را که زیر شکنجه شهید شده بود جزو اعدام شدگان اعلام کرد.

برای بجهه هایی که شکنجه میشندند نه از ملاقات خبری بود و نه از پزشک و دارو و برای شکستن روحیه شان چنین روز قبیل از اعدام حکم اعدام را با آنها ابلاغ میکرند و نیز به خانواره شان می گفتند که بسر یا بخت رتان اعدام میشود تا ناید تحت تاثیر احساسات و عواطف خانوارگی بتوانند روحیه شان را ضعیف کنند ولی آنها مرگ با افتخار را برخیانت و زندگی ندگین ترجیح میدادند. زمانیکه حکم اعدام مجاهد شهید پنجه بور را با و خانواره اش اعلام کردند بودند (شهید اهل خرم آباد لرستان بود) مادریش به ملاقات او آمده و میگوید فرزندم اگر بروی مصاحبه تلویزیونی شیر خودم را بتو نمی بخشم. حال همان روزی رسیده است که خودت از مبارزه برایمان تعریف میکردی اکنون باید در عمل نشان بدهی که مجاهد خلق هستی و هرگز خیانت نمی کنم. تا کنون اگر تعداد کمی از طرفه ما علیه روزیم ارتقای مبارزه میکنند بعد از اعدام تو همه طایفه اتو و همه دوستان و کسانیکه شما را میشناسند از مخالفین این روزیم خواهند شد. چنین است روحیه بجهه های اعدامی خانواره هایشان.

روزیکه خانواره مجاهد شهید عبدالحسین ترابی برای تعویل گرفتن جلسه به سیاه باسداران میباشد همه زنان جلوی در سیاه جمع شده شمار میکنند حسین کننه عده همین کته شد. برای شکنجه کردن زندانیان از هر بیانای استفاده میکنند مثلاً فلان نفر نقمه فرار کشیده با فلان دو نفر با هم بحث میکنند و حتی گاهی خونین کتاب یا جزو زیر پتوهای زندانیان میباشد و سپس تفتیش و بازرسی اتفاقها را شروع میکنند و شخص مورد نظر را با تهام آوردن کتاب غیر قانونی در زندان اذیت و شکنجه میکرند مسلولهای زندان در واقع همان توالی است با عرضی حدود سه موزانیک در حوار حمام یعنی سلوول و توالوت حمام دارای یک سقف هستند با بوی گند و عبر قابله تحمل هوا خوری همانطور که گفتم نیست مگر به میل خونشان که گاهی تا یک هفته از هوای خوری خبری نیست. یکبار ساعت ۲ بعد از نیمه شب دو باسدار پیش از خواب بیدار نموده و گفتند لباسها بتراب ببینو و بعد چشمها یم را بسته و از اتفاق بیرون آورند و برسیدند میدانی تو را بکجا میبریم گفتن نه گفتند میبریمت اعدام اگر وصیتی داری بکن: سپس مرا سوار مانعینی کردند و بین از عبور از چندین خیابان مانعین متوقف شد، بیاده شدیم و وارد زیرزمینی شدیم از فرم بلکان مشخص میشد که ساختمان دو طبقه است، زیر زمین سالن بزرگ، تاریک و مرطوبی بود که درب چند اتفاق دیگر با آن باز میمده، اینجا یکی از شکنجه گاهها بود و بین از زدن با کابل باز زندانی میخواستند چندین مرد دفعه بنشینند و با یکدیگر معمول به من هم ستور داده عده هزار بار بنشینند و با شوم مهمن این عمل یک باسدار مرتب با کابل به پایه ایم میزد و با مطلع مرآ نصیحت میکرد که هر چه میدانم بگویم و آزاد شوم در همین اثنا باسدار دیگری از بلکان باشین آمدو گفت او را نزنید بجه خوبیست هر آرشیو استناد سازمان پیکار در راه آزادی طفه کارگر

چه میداند بنم میگوید ۱۰۰۰ اذیتمن نکنید) او را از صدای شناختم، بکی از افراد گروه تحقیقات سیاه و از شکنجه‌گران جلا و حزو گروه اعدام بود بنام «احمد باد پیما» و دوباره رفت اتاق بالا، صدای جمیع و داد و آه و ناله فضای زیر زمین را بر کرده بود معلوم بود در اتاقهای دیگر بجهما تحت شکنجه شدید هستند سبیل مرا نهیز چند بله بالآخر با تأثیقی بردندر آنها باسداری بررسید مرا میشناسی؟ در حالیکه چشمها بهم بسته بود از صدایش او را شناختم ولی گفتم نه. چشمها بهم را باز کردند (او داد بود بکی از شکنجه‌گران جلا و مشتعل گروه تحقیقات سراوان و حزو خوده اعدام). باسدار دیگری نیز در اتاق بود بنام رحیم (شکنجه‌گر جلا و مشتعل گروه تحقیقات خام) که با کابلی در مستودورهای ایستاده بود. داود گفت از آنجانیکه ما شما را بعنوان یک بیکاری میشناسیم بهتر است ما را در شناسائی سایر بیکاریها کمک کنی و الا همین امتب میکنیم گفتم من کسی را نمی‌شناسم. گفت من خود میشناسم و فقط میخواهم از شما تائید بگیرم سبیل چندین نفر رسانم برد و بررسید چه ارتباطی با اینها داشته‌ای گفتم هیچکدام را نمیشناسم که ناگهان باران فحش و منت و لگد و شلاق و کابل برویم باریدن گرفت و مجدداً همان سوال قبلی از من بررسیده شد و من جواب ردد دادم و از نو باشد بتهمتی ککنم زندنو این سوال و کنک زدن چندین دفعه تکرار شد سبیل مرا با تأثیقی بردندر با طول و عرض ۱/۵ به ۲/۵ متر که یک لوله غوفاز در بالای آن قرار داشت و مقداری لباس باره در گوشه‌اش ریخته بود و در گوشده‌ی دیگر پنهانی قرار داشت که انگشتان بجهما را لای پرهای آن میگذاشتند و قطع میکردند و مقداری تکه باره کابل که به سرو بدن بجهما خرد شده بود. دیوارهای اتاق از خون بجهما قرمز بود و همچنین بر دیوارها مینخ کار گذاشته بودند بعد از چند لحظه ۳ باسدار وارد اتاق شدند (داود مرحیم و نفر سوم که اسندر را نمیدانم مردکه‌ی سیاه چرده، ریسی لفری بود) بپراهنها بشان را درآوردند و با کابل همزمان شروع کردند بزدن من: دیگر از سرا بای بدم خون و عرق سرازیر شده بود میزدند و میگفتند خون بهشتی را از تو میگیریم خون باهتر، رجایی و قلمبر (رنیس جلاندان) را ازت میگیریم حرث بزن، مقاومت بتفااید است. امتب خواهی مرد، بگو که بیکاری هستی و چند نفر دیگر را هم لو بده و الا امتب آخرین شب زندگی توست و زیر همین کابلها خواهی مرد، در این موقع من چشمها بهم سیاهی رفت و دیگر چیزی نفهمیدم چند لحظه بعد مرا آوردهند و زدن کابلها از سر گرفته شد. با منت و لگد با تمام نیرو به شکم و کلیه‌هایم میزدند گاهی منت و لگد و گاهی کابل آنقدر زدند تا خوبیان خسته شدند دو نفرشان از خستگی کتاب کشیدند ولی داود جلا که گویا از آنها کار کشته تر بود به تنهاشی شکنجه‌ام میداد چندین لگد بپای بی بر روی بیضه‌های زد که مرا از حال برد و بهمراه شدم باز مرا به هوش آوردند اینبار با چفتبا مرا بطری دیوارهای میخیار اتاق برت میکرد و هر قسمی از بدم که به میخها میخورد غرق خون میشد سبیل با هم را در حالیکه من افتاده بودم روی صندلی گذاشتند و شلاق زدن به با هم شروع شد آنقدر زدند که ناخنهای با هم کبودند و کف با هم روم کرد محلا دیگر نوبت بلند شدند و نشستن بود با

باهاي ورم کرده، در حاليلکه من افتاده بودم و اصلاً نميتوانستم از حايم تکان بخورم. سبع داود گفت: «بيا امتا» کن که ميخواهيم اعدا متکنیم. دومي گفت ناخنهاي با يافر را بکنیم. و سومي گفت آنگذتานش را لاي بنكه بگذار و چندين مرتبه روی شکم جفتگ زد. بعد هر سه خسته عرقها يسان را باك کردن و گفتند هزار مرتبه بنشين و بليلند غو و خوبیان بپرون رفتند من نيمه جان و بيموهن تا صبح همانجا افتاده بودم، در حاليلکه لباسهايم تکه پاره شده بود و بدنم غرق در خون بود صبح دوباره برراغم آمدند چشمهايم را دوباره بستند و با پنج نفر ديگر از بجهها که شکنجه شده وضعی بهتر از من نداشتند ما را بزندا ان عوتد دادند در زندان تا دو روز ادرار من خونی بود و تا يكما مخون استفراغ ميکردم مذا نميتوانستم بخورم، در ضمن اين يكماه منزع العلاقات نيز بودم و خانواده ام از من خبری نداشتند حسابي مريض شده بحالت مرگ افتاده بودم. بزشكهاي سباه نميتوانستند مرا معالجه کنند. تحت فغار بجهها پاسداران مجبور شدند مرا به بيمارستان خاتما لانبيا ببرند. در آنجا بزشكان و برسستان از ديدن من در آنحالتى که سرم شکسته بود بهت زده شدند از پاسداران برسيدند. چه شده پاسداران جواب دادند تصادف کرده من گفتم نه توسط پاسداران شکنجه شده ام که پاسداران جلوی صحبت مرا گرفته و نگذاشتند جنا ياتنانرا افشا کنم ولی بزشكان متوجه اوضاع شدند. چندين بار ديگر نيز مجبور شدند مرا به بيمارستان ببرند و من هر بار که در بيمارستان نميتوانستم با مردم تماس كوتاه بر قرار کنم از وضع زندان و شکنجه با خبرشان ميکردم.

تایپ مجدد و تکثیر: تشكیل انجمن هواراسازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر رنیویورک